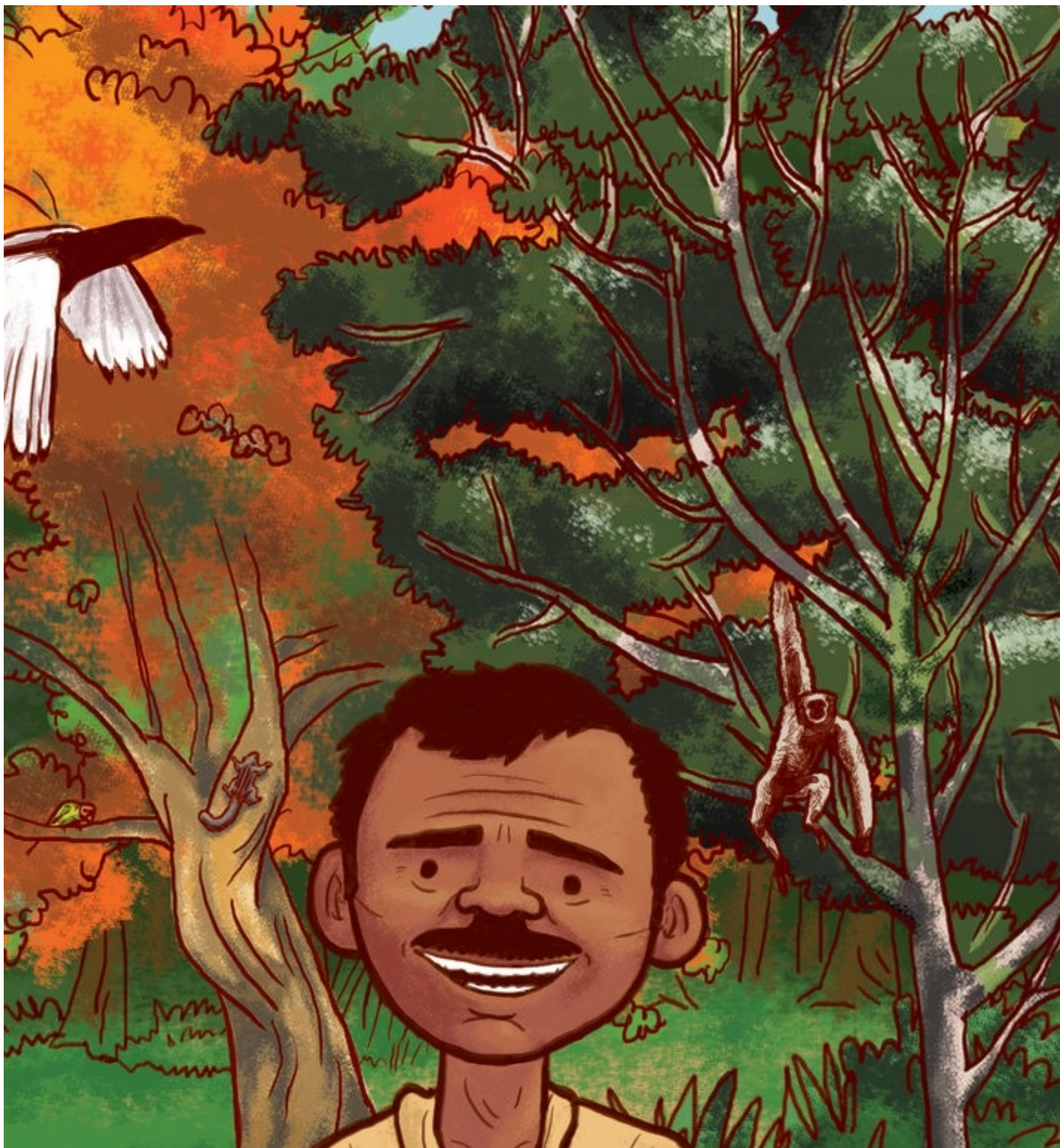


جاداف و مکان های سر سبز



نویسنده: وینایاک ورما
مترجم: فرید احمد کریمی



این جاداف زارع درخت است.

او مکان های درخت دار را خوش
دارد زیرا آنها مملو از زندگی
هستند.

مکان های بدون درخت او را به
شدت غمگین می سازد، بخاطریکه
پر از چیزهای مرده است.



سال‌ها پیش، جاداف در پهلوی دریای بزرگ بر هم‌پوترا قدم می‌زد که به یک مکان بزرگ و خالی از درخت رسید. خشک و گرم بود.

در آنجا ریگ می‌ده و خط خطی موجود بود.



ریگ خط خطی؟ چقدر عجیب.

جاداف نزدیکتر رفت تا بهتر
مشاهده کند.

اوه، اما آنها اصلاً خط خطی
نبودند! زمین پر از مار بود!

جاداف فکر کرد که سیل دیشب باید
آنها را به ساحل آورده باشد.



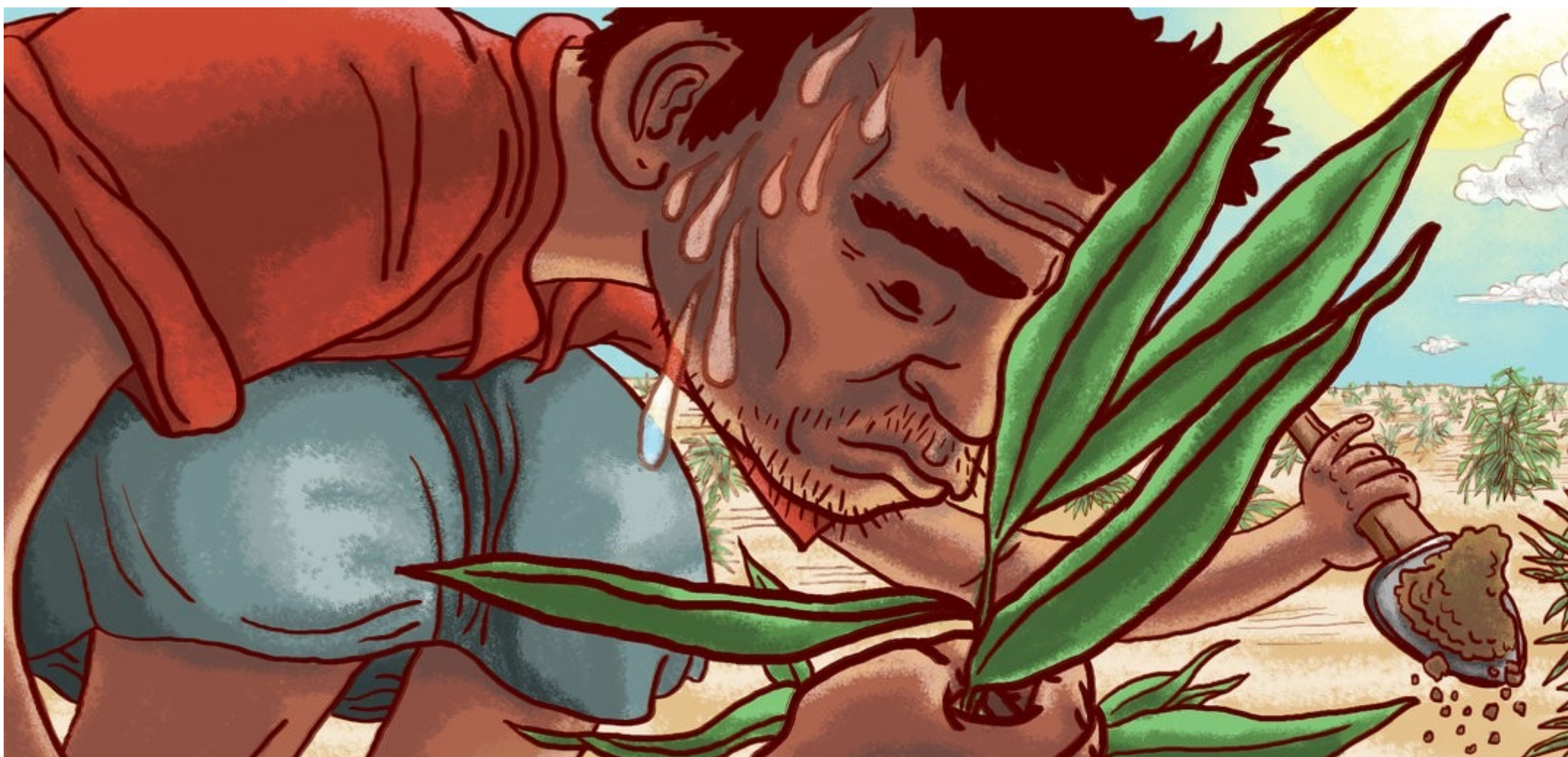
این مارها مثل مارهای معمولی و سالم نمی‌چرخیدند و می‌لغزیدند. وقتی جاداف در بین آنها راه می‌رفت، هیس هیس نمی‌کردند، فرار نمی‌کردند یا سعی می‌کردند او را بگزنند. آنها مثل طناب‌های کهنه، خسته و بی حرکت دراز کشیده بودند.

"بیچاره مارها! از گرما می‌میرند! کاش سایه برای دراز کشیدن می‌داشتند! کاش این مکان بی درخت چند درخت می‌داشت!"

جاداف طاقت تماشای مرگ مارها را
نداشت. آنقدر غمگینش کرد که نشست
و شروع کرد به گریه کردن.

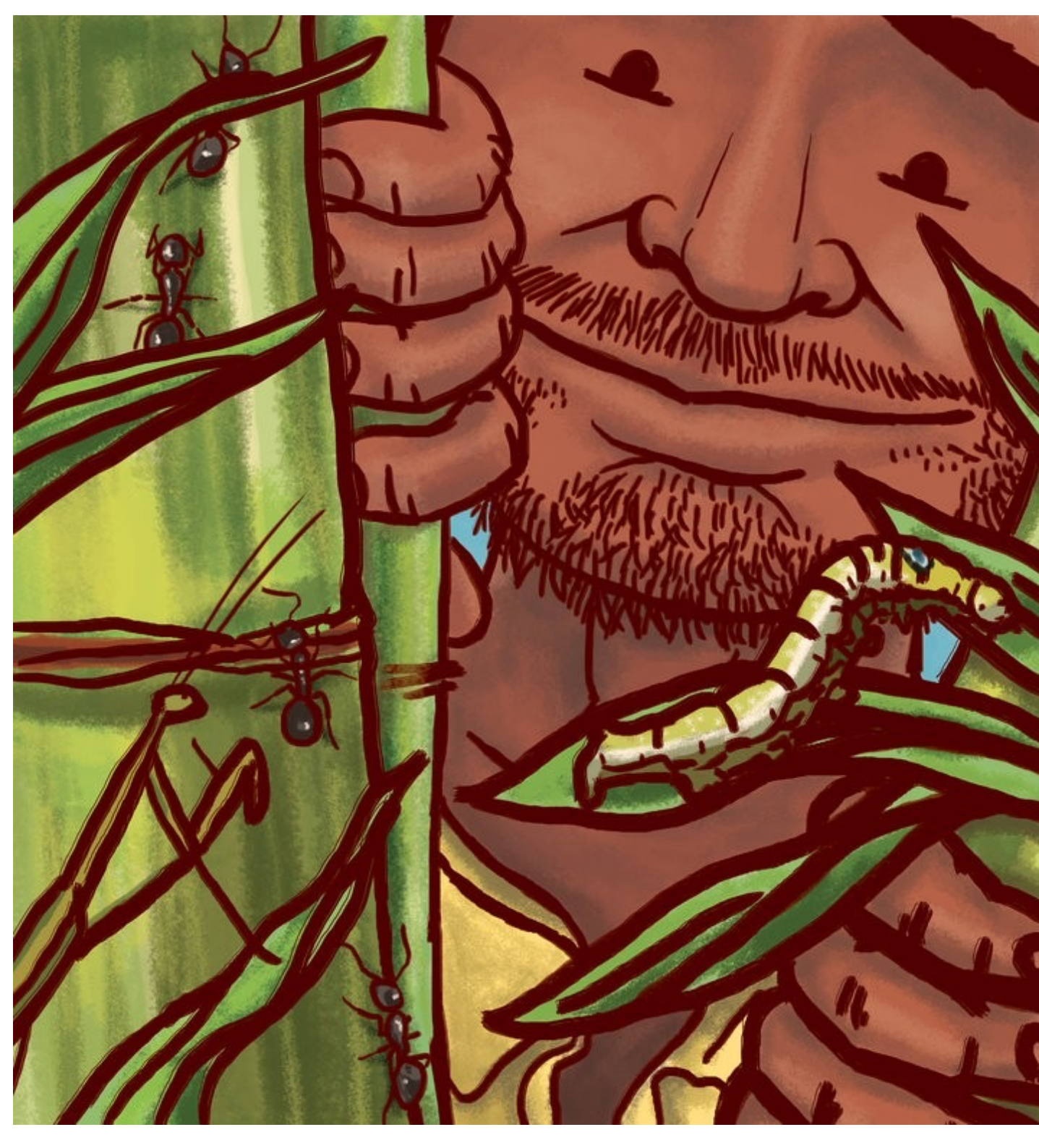
اما تیز متوجه خود شد. "دیگر گریه
نمی کرد. از این به بعد: فقط تلاش!"

او از جای خود بلند شد، به قریه خود
برگشت و شروع به جمع آوری تمام
شاخه های نیشکر کرد که می توانست
در بیک خود حمل کند. "گیاهان
معمولی در ریگ داغ رشد نمی کنند،
اما بته های نیشکر رشد می کند.
نیشکر قوی است!"



جاداف نهال ها را به محل بدون درخت آورد و شروع به کشت آنها در همه جا کرد. کار سخت و بسیار گرم بود و سالها را در بر گرفت.

دریاچه یک تابستان کم شد و تابستان دیگر سیل آمد و گاهی اوقات بسیار ریگ را با خود می آورد و بعضی وقت همه چیز را می برد. باران شدید آمد و رفت. اما جاداف به کشت نهال ادامه داد.



با گذشت زمان، بته های نی شکر
ریشه کرد و شروع به رشد کرد.
همانطور که رشد می کرد، سایه
بوجود آورد و سایه حشرات را بوجود
آورد.

حشرات در زمین داخل شدند و زمین
زیر درختان نی شکر شروع به تغییر
کرد. خشک و سفید به غنی و قهوه ای
تبدیل شد و ریگ بیکاره به خاک زنده
تبدیل شد .

جاداف دیگر غمگین نبود. اما او خوشحال هم نبود.

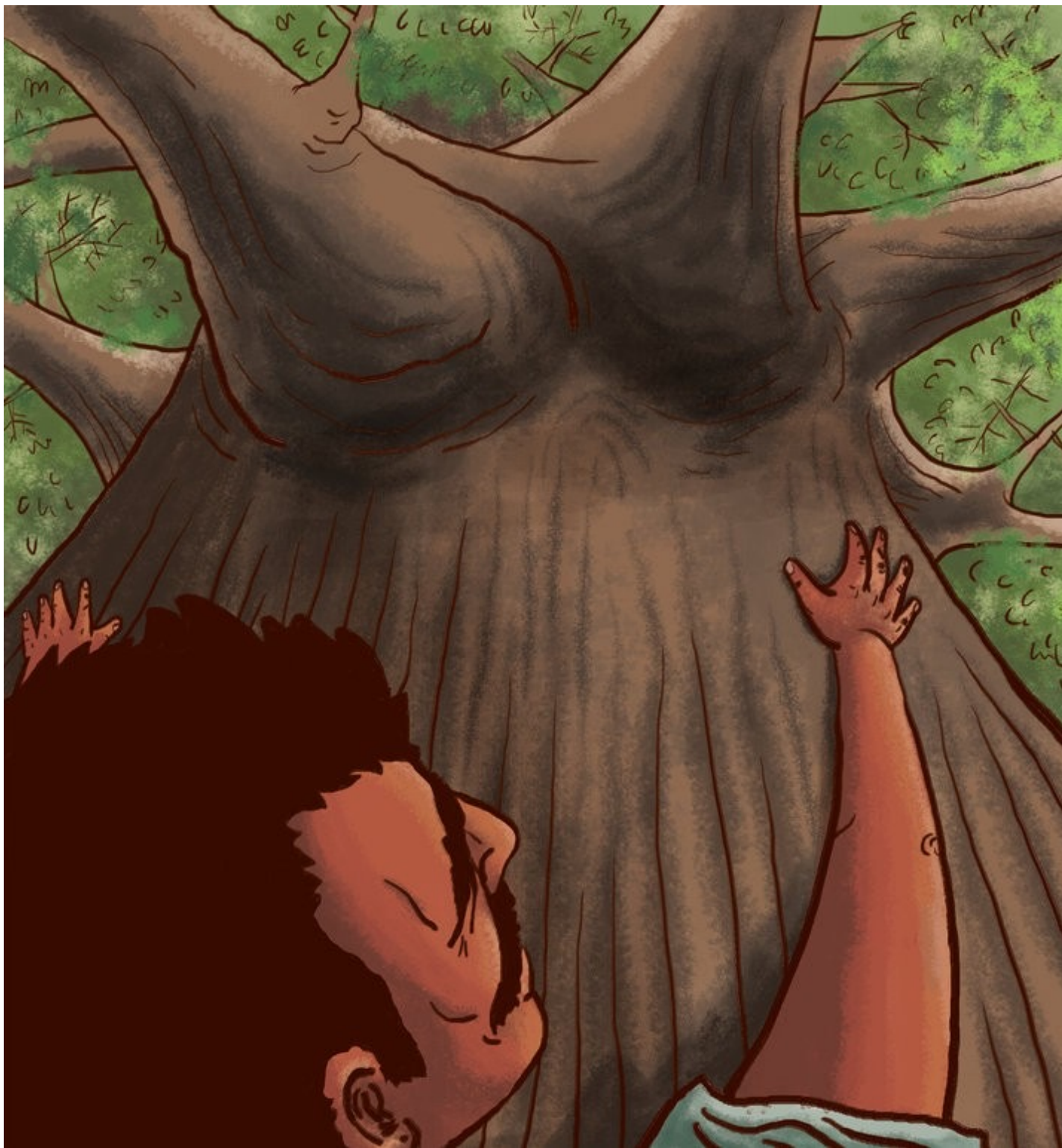
او به اطراف زمین های نی شکر خود میدید و فکر کرد: "من میدانم که یک مکان چند درخت خوب است. اما چقدر شگفت انگیز می شد اگر اینجا یک مکان پر درخت میبود!" این نظریه او را هیجانی ساخته بود.

بنابراین جاداف به قریه خود بازگشت و شروع به جمع آوری بذرها و نهال های بیشتری کرد. سه پاکت کلان با ارجون و ایجار و گلموهر و کروی و موج و هیمولو پر کرد. «در حال حاضر که زمین چند درخت ما خاک قهوه ای زراعتی خوب دارد، میتوانیم تمام این نهال ها و بیشتر از این کشت کنیم!»



جاداف نهال ها و بذرهای جدید خود را به محل چند درخت آورد و در اطراف درختان کشت کرد.

کار سختی بود، کمرش درد می کرد و سال ها را در بر گرفت. آسمان نارنجی و آبی بنفش و گلابی شد و قریه ها به شهر تبدیل شدند. باد پر از غبار شد و رودخانه خاکستری شد. اما دوستان حشره جاداف به کشت خاک کمک کردند و بلندی بته های نی شکر به او سایه می کردند و هوا را سرد می ساختند. و جاداف به کشت نهال ها ادامه داد .



به زودی ارجون، ایجار و گلموهر،
کوروی، موج و هیمولوی و همه گیاهان
دیگر که در آن کشت شده بود، ریشه
کردند و شروع به رشد کردند.

همانطور که رشد کردند، دانه های
جدیدی بوجود آوردند و دانه های
جدید نیز به نوبه خود ریشه کردند.
شاخه ها به ساقه تبدیل شدند، ساقه ها
شاخه شدند و شاخه ها به آسمان
رسیدند.



مکان چند درختی که زمانی یک مکان بدون درخت بود، اکنون به مکانی شگفت انگیز و سبز تبدیل شده است.

اما مکان که چند درخت دارد بدون این درخت ها چه خواهد بود؟ وقتی یکی آمد، متباقی هم به تعقیب آن آمدند.



اول، پرندگان آمدند.

آنها هجوم آوردند و از دور و نزدیک
به داخل پرواز کردند تا در درخت
جاداف لانه بسازند. لاشخور ها و
پلیکان ها و لک لک ها و مرغابی ها
بودند. بلبل و پرنده امریکایی و
گنجشک و پرنده های دیگر همچنان
آمدند.



بعد، حیوانات آمدند.

آنها جست و خیز میزدند و می چرخیدند و به داخل رفتند تا خانه های خود را در مکان های پر درخت بسازند.
گاو میش ها و آهوها و خرگوش ها و شادی ها شامل این گروه بودند. و فیل ها و ببرها و گراز ها همچنان آمدند.

بالاخره مارها آمدند.

آنها می لغزیدند و تاب می خوردند و
در زیر سایه درختان جاداف خود را
سرد می ساختند.

وقتی جاداف مارها را دید، نشست و
اشک های خوشحالی گریست. آنقدر
خوشحال بود که حتی از نیش و یا
گزیدن مارها هم نمی ترسید.



جنگل جاداف با انواع مرغ ها، پرنده ها حیوانات و خزندگان پر شده بود. همه جا نشانی ها و تاپه ها، خط

ها و نشان ها و سبزی سبز شده بود. مکان درختی بالاخره یک جنگل شد. و جاداف یک مرد شاد بود.

بعد جاداف فکر دیگری کرد.
«من می دانم که بسیاری از درختان در یک مکان خوب هستند.
اما چقدر عالی می شد اگر در هر مکان درختان زیادی وجود داشت!»

بنابراین پاکت های دانه های زراعتی را برداشت و شروع به قدم زدن در سراسر جهان کرد.
و همانطور که او راه می رفت، جاداف شروع به کشت بذر در تمام مکان های بدون درخت کرد.
و کشت. و کشت کرد. و کشت کرد.

اما مکان های بی درخت زیادی در جهان وجود دارد. اکنون مکان های بدون درخت بیشتر از
مکان های درخت دار وجود دارد. این بسیار ناراحت کننده است، اما جاداف این بار نمی نشیند و
گریه نمی کند.



جاداف کشت می کند!




و به کشت ادامه میدهد.

و نهال های بیشتری کشت می کند.

یک کار سخت خواهد بود، احیای مجدد همه جنگل های قدیمی.

دریاها شروع به بالا آمدن کرده اند و بادهای سرد می شوند. شهرک ها به شهر تبدیل شده اند و جاداف در حال پیر شدن است.

اما او به کشت نهال و درخت ادامه می دهد. و کشت می کند. و کاشت می کند.



جاداف به کشت ادامه خواهد داد تا زمانی که تمام دنیا به مکانی شاد و هیجانی با تعداد زیادی درخت ها تبدیل شود.

جاداف در زندگی واقعی

جاداف مولای پبینگ یک محافظه کار و دریافت کننده جایزه پادمشری، یکی از بلندترین افتخارات غیرنظامی است که توسط دولت هند اعطا می شود. جاداف در منطقه بنام مجلی آسام زندگی می کند.

جاداف در سن ۱۶ سالگی که از دیدن مارهای در حال بی هوش که بالای زمین ریگستانی در کنار برهماپوترا نشسته بودند، مضطرب شد، تصمیم گرفت چند درخت در آن نقطه بکارد. او از کوچک، نی شکر شروع کرد و یک جنگل کامل را با گیاه های پر زحمت پرورش داد. این واقعه در سال ۱۹۷۹ رخ داد.

در طول سه دهه آینده، جاداف و درختکاری او توانسته اند خاک منطقه بایر را تغییر دهند. این زمین ریگی با وسعت ۵۵۰ هکتار در حال حاضر جنگلی سرسبز و انبوه و جای زندگی انواع گیاهان و جانوران از جمله فیل، ببر، میمون، آهو و بسیاری از انواع پرندگان محلی و مهاجر میباشد. جاداف همچنان به بازدید و پرورش جنگل خود هر روز ادامه می دهد و هر جا که مکان های خالی پیدا می کند نهال کشت مینماید.

بزرگ شدن با یک درخت ام: فعالیت کشت یک درخت

فقط یک ام خورد؟ آن را خوش داشت؟ دیگر می خواهید؟ البته می توانید به یک دوکان بروید و یکی بخرید. اما استفاده از دانه ام که به فعلا خورده اید و چند میوه برای خود درست کنید بسیار سرگرم کننده تر (و رایگان!) است. تنها چیزی که نیاز دارید زمان و صبر است.

ابتدا یک قطعه زمین خالی در نزدیکی خانه خود پیدا کنید. از یک دوست، خواهر یا برادر یا بزرگتر کمک بخواهید تا بذری را که در آن تکه ذخیره کرده اید بکارید. مطمئن شوید که خاک سست است و آفتاب زیادی در آنجا وجود دارد. ممکن است چندین هفته صبر، آبیاری و مراقبت طول بکشد تا بذر شما به گیاه تبدیل شود، بنابراین پریشان نباشید و قطعاً عجله نکنید.

هنگامیکه بذر شما نمو کرد و به یک گیاه ام سالم تبدیل شد، برای انتظار، آبیاری و مراقبت بیشتر آماده شوید. متوجه باشید گیاه شما توسط حشرات یا حیوانات خورده نشود یا کسی روی آن پا نگذارد. اگر این همه انتظار باعث بی حوصلگی شما می شود، چند کتاب بخوانید، چند آهنگ بخوانید و چند گیاه دیگر بکارید!

بعد از چند سال، با بلندتر شدن قد، گیاه ام شما بلند می شود، تا زمانیکه به درخت بزرگی تبدیل می شود که میتوانید از آن بالا بروید و زیر آن میله برگزار کنید. این زمانی است که لذت واقعی شروع می شود. در حال حاضر، درخت شما شروع به ساخت ام های خود کرده است که شما و دوستانتان می توانید آنها را بخورید. حتی بهتر از آن، آن ام ها به زودی دیگر موجودات دوستدار ام را به درخت شما جذب می کنند: پرنندگان، مورچه ها، سنجاب ها، خفاش ها، میمون ها، عنکبوت ها و بسیاری از حیوانات دیگر.

بعضی از این موجودات برای خوردن میوه می آیند، بعضی می آیند تا از شیر درخت تغذیه کنند، بعضی برای نوشیدن شهد از گل های آن، و تعدادی از موجودات حتی برای خوردن بعضی دیگر از موجودات آویزان در اطراف درخت می آیند. اما همه چیز خوردن نیست. تعدادی از موجودات ممکن است فقط برای استراحت در سایه درخت شما یا برای چرت زدن در شاخه های درخت شما بیایند. درخت شما برای هر موجود مختلف استفاده های متفاوت دارد!

هر روز مدتی را به تماشای اینکه چه کسی از درخت ام شما بازدید می کند، در چه زمانی از روز می آید و چه می کند، صرف کنید. آنچه را که می بینید در کتابچه یادداشت خود بنویسید. همچنان تصاویری از آنچه می بینید بکشید. ببینید فقط با یک دانه ام چقدر کار کرده اید و یاد گرفته اید؟ آیا درختکاری سرگرم کننده نیست؟ حالا تصور کنید که جاداف باید چقدر از کاشت جنگل پر از درخت خود لذت برده باشد!

سوالات رهنمودی

1. جاداف با دیدن جای خالی بدون درخت چه انجام داد؟ نظر شما در مورد کاری که او انجام داد چیست؟ منظور جاداف از این که گفت: «از این به بعد دیگر گریه نکن: فقط تلاش کن» چه بود؟
2. جاداف چقدر طول کشید تا جای خالی بدون درخت را تبدیل به یک مکان پر درخت و سرسبز کند؟ آیا تغییر گاهی نیاز به زمان دارد؟ چرا؟
3. جنگل نداشتن چیست؟ چه چیزی باعث آن می شود؟ آیا کشور شما از نداشتن جنگل رنج می برد؟ چگونه می توانیم کمبود جنگل را متوقف کنیم؟
4. آیا تا به حال به تنهایی یا با شخص دیگری درخت کشت کرده اید؟ چقدر وقت گرفت تا رشد کرد؟ با این کار چه احساس به شما رخ می دهد؟ وقتی مشکلی در جامعه شما وجود دارد، آیا برای حل آن کدام ابتکار می کنید؟ آیا شما معتقد هستید که یک نفر میتواند تغییر ایجاد کند؟ چرا؟ چرا نی؟